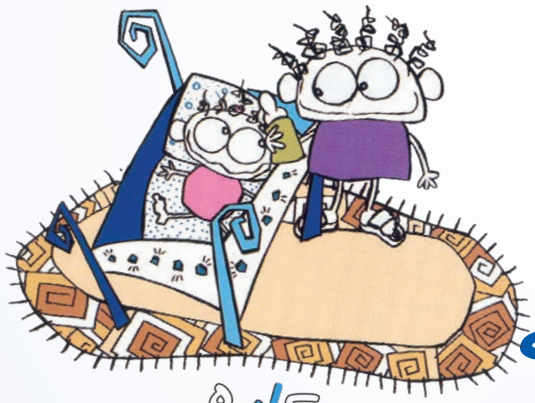
شاهد کودک

- ماهنامه‌ی شاهد کودک
- شماره ۴۸ دی ۱۳۸۸
- بها ۳۵۰ تومان



باغبون ۳
قِزل قرمزی و خرچنگ ۴
هدیه ۷
شکل‌های نیمه‌کاره ۸
کمک علمی به جوجه‌های ۱۰
بازیگوش ۱۱
داستان های نوید و ندا ۱۲
جدول ۱۴
ماجرای خارخاری سوزن به دست ۱۶
طهر عاشورا ۱۸
لطیفه ۲۰
شعر کودک ۲۱
کاردستی ۲۲
آثار بچه‌ها ۲۴
فرم اشتراک شاهدکودک ۲۶
معرفی کتاب ۲۷







به نام خدا

صاحب امتیاز: بنیاد شهید و امور ایثارگران
مدیر مسئول: دکتر حسین دهقان
سردبیر: دکتر عباس خامه‌یار
جانشین سردبیر: محمد علی فقیه

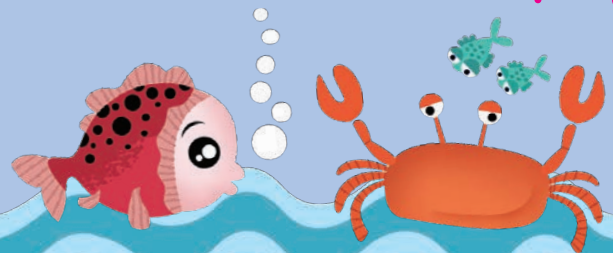
دبیر تحریریه: دکتر سپیده خلیلی
مدیر داخلی: گلدیس حکمی
ویراستار: ترانه امیر ابراهیمی
گرافیک و صفحه آرایی: مهسا بزرگ امید
حروفچین: ویدا امیدی
ناظر فنی چاپ: محمدرضا قادری
امور فنی: آتلیه شاهد
تلفن تحریریه: ۸۸۳۰۸۰۸۶
تلفن امور مشترکین: ۸۸۸۲۲۵۸۴
دورنگار امور مشترکین: ۸۸۳۰۹۲۴۹
آدرس الکترونیکی: koodak@shahedmag.com
صندوق پستی: ۱۹۱-۱۵۷۱۵

ناشر: انتشارات شاهد
تهران- خیابان ایت‌الله طالقانی
خیابان ملک‌الشعرای بهار شمالی
شماره۳ -تلفن: ۸۸۸۴۲۲۴۷

چاپ: چاپخانه بلاغ
خیابان شریعتی- بالاتر از حسینیه ارشاد- کوچه بهشت آسا
توزیع: موسسه فرهنگی هنری شاهد: ۸۸۸۲۹۵۲۳

تصویر روی جلد: شیوا ضیایی

* مجله در تلخیص و ویرایش مطالب رسیده آزاد است
* مطالب رسیده باز گردانده نمی‌شود
* نقل مطالب مجله با ذکر مأخذ مجاز است



باغبون

علی کوچولو کشیده
تو دفترش باغبون
باغبونه چه خوبه!
با اون لبای خندون

میگه: «علی گل من
بسته شده راهِ جو
کارم خیلی زیاده
نمی‌دونم بیلم کو؟!»

علی کوچولو آهسته
یه بیل کشیده حالا
میگه: «عمو باغبون
این بیلِ تو بفرما»



• فریبرز لرستانی
• تصویرگر: محمدرضا محمدی آذر

قِزل قرمزی و خرچنگ

• نسیم داودی پناه
• تصویرگر: نسیم بهاری

در رودخانه‌ی پر آب و قشنگی، ماهی‌های جور وا جور و رنگارنگی زندگی می‌کردند. یکی بزرگ یکی کوچک، یکی باریک یکی پهن. بین این همه ماهی، ماهی کوچولویی بود که روی پوست قرمزش خال‌های سیاه داشت. اسم این ماهی «قزل‌قرمزی» بود. قزل قرمزی مهربان بود و دلش می‌خواست که با همه دوست باشد، امّا مادر و پدرش زیاد راضی نبودند که او پیش خرچنگ بزرگ برود. آن‌ها می‌گفتند: «خرچنگ بزرگ نمی‌تواند دوست تو باشد، چون خیلی بد اخلاق و عصبانی است و اگر جلوی خانه‌اش شنا کنی ممکن است با چنگک های تیزش دم تو را ببرد.» با این حال قزل قرمزی هر روز صبح از جلوی خانه‌ی خرچنگ بزرگ می‌گذشت و به او سلام می‌کرد. خرچنگ بزرگ هم عصبانی می‌شد و می‌گفت: «چه طور جرأت کردی این دور و برها بیایی؟ از این نمی‌ترسی که دمت را ببرم و دیگر نتوانی شنا کنی؟»

قزل قرمزی هم می‌خندید و می‌گفت: «نه ...تو دوست من هستی برای چی باید از تو بترسم؟»



خرچنگ بزرگ هم عصبانی‌تر می‌شد و چنگک‌هایش را چق و چق به هم می‌زد و می‌گفت: «من دلم نمی‌خواهد با کسی دوست باشم تو هم برو و من را تنها بگذار!»

یک روز صبح، خرچنگ بزرگ تنها توی خانه‌اش نشسته بود و مثل همیشه منتظر بود که صدای سلام قزل قرمزی را بشنود، امّا آن روز از قزل قرمزی خبری نشد. خرچنگ که حسابی تعجّب کرده بود؛



از خانه اش بیرون آمد و به دور و بر خانه نگاهی انداخت، امّا خبری نبود، او لبخندی زد و گفت: «خوب شد حتماً قزل قرمزی فهمید که دوستی با من هیچ فایده‌ای ندارد...»
امّا در همین موقع صدایی شنید. این صدای مادر قزل قرمزی بود که کمک می‌خواست.
خرچنگ خودش را پیش مادر قزل قرمزی رساند. مادر با دیدن او ترسید و کمی عقب رفت. خرچنگ بزرگ چنگک‌هایش را چق چق به هم کوبید و گفت: «چی شده، چه اتفاقی افتاده؟»
مادر گریه کرد و گفت: «قزل قرمزی... قزل قرمزی تو دام ماهی گیر افتاده...»
خرچنگ بزرگ ایستاد و کمی فکر کرد و گفت: «راستش را بخواهی من عادت کرده بودم که صدای سلام او را هر روز صبح بشنوم. پس باید به او کمک کنم. به من بگو تور ماهی گیر کجاست؟»
خرچنگ نزدیک شد و به قزل قرمزی گفت: «ماهی نترس، من آمده‌ام این بار به جای این که با این چنگک‌های تیزم دمت را ببرم، تور ماهی گیر را پاره کنم.» و بعد آن قدر سعی کرد تا موفق شد، تور را پاره کند.
حالا خرچنگ بزرگ دیگر تنهایی را دوست ندارد. او به همه کمک می‌کند و هر روز دوستان بیش‌تری پیدا می‌کند. دیگر ماهی‌های آن رودخانه از خرچنگ بزرگ نمی ترسند. قزل قرمزی هم از این که نترسید و راهی برای دوستی پیدا کرد، خوش‌حال است.





سرگرمی

هدیه

لاک‌پشت کوچولو می‌خواهد این گلدان را به پدرش هدیه بدهد، ولی شکل لاکش گم شده. عددها را به هم وصل کن تا لاکش پیدا شود و بگو اسم این گل زیبا چیست!



تعداد ماهیچه‌های بدنت بیشتر از استخوان‌های بدنت است.

تو ۶۵۰ ماهیچه داری





ورزش

ورزش ماهیچه‌ها را قوی نگه می‌دارد و خوب به کار می‌اندازد.



علمی

اگر تمام روز بنشینی و تلویزیون تماشا کنی، ماهیچه‌هایت ضعیف و شل می‌شوند.



● تصویرگر: میثم موسوی

ماهیچه‌ها می‌توانند بکشند



ماهیچه‌ها نمی‌توانند هل بدهند



وقتی می‌خندی ۱۷ ماهیچه و وقتی اخم می‌کنی ۴۳ ماهیچه از صورت خود را به‌کار می‌گیری.



گاهی تو از آن‌ها برای شکلک در آوردن استفاده می‌کنی. ماهیچه‌ها به تو کمک می‌کنند که چشمک بزنی، بو بکشی، لبخند بزنی و اخم کنی.

بیش‌تر ماهیچه‌هایت به حرکت دادن بدنت کمک می‌کنند. تو فرمانده‌ی آن‌ها هستی. اگر بخواهی یک توپ را شوت کنی، ماهیچه‌هایت هر کاری که تو (مغزت) به آن‌ها می‌گویی، انجام می‌دهند.

گل...





سرگرمی

شکل‌های نیمه‌کاره

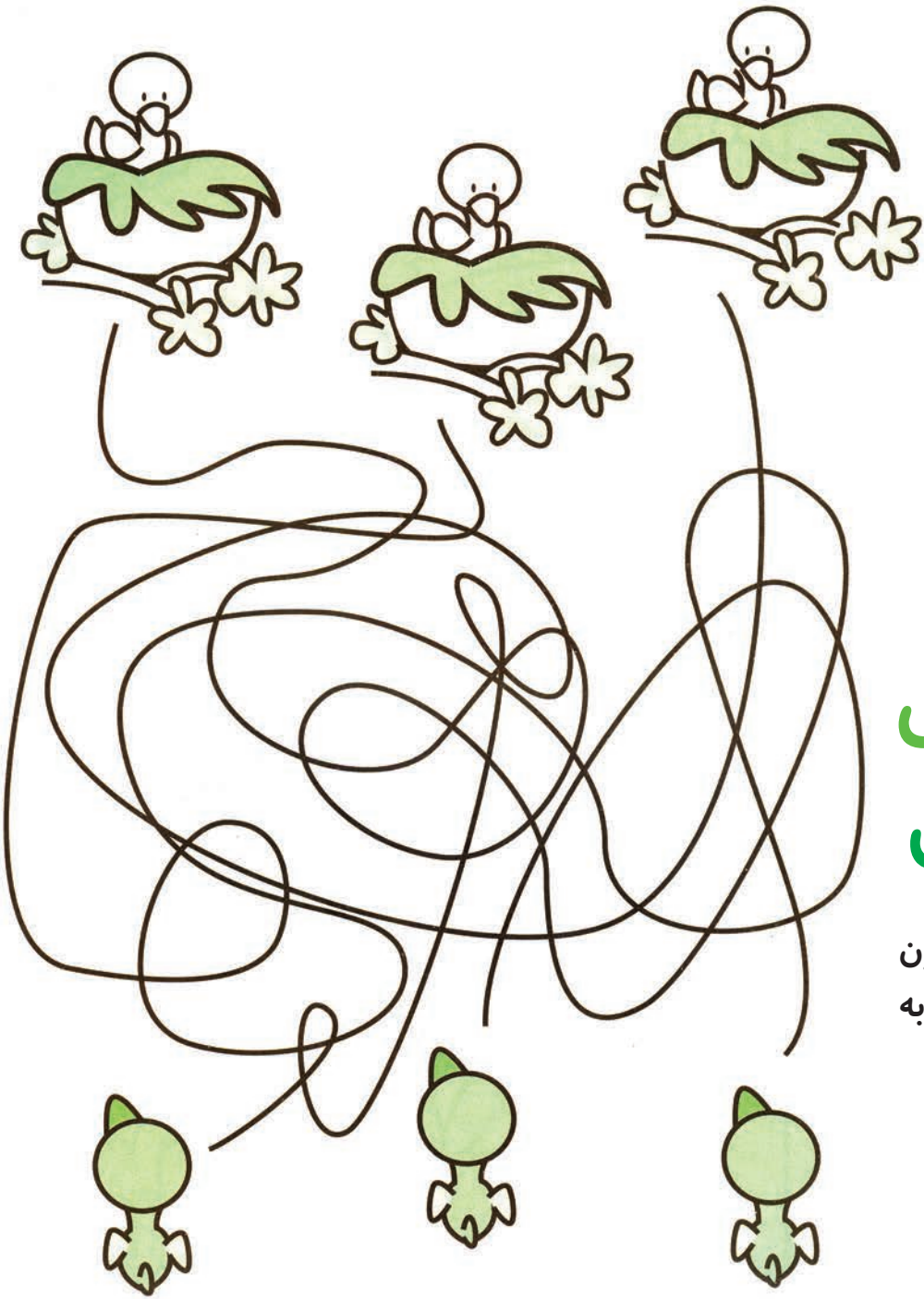
شکل‌ها را مثل نمونه کامل کن!



سرگرمی

کمک به جوجه‌های بازیگوش

این جوجه‌ها از لانه بیرون افتاده‌اند. هر کدام را به لانه‌ی خود برسان!



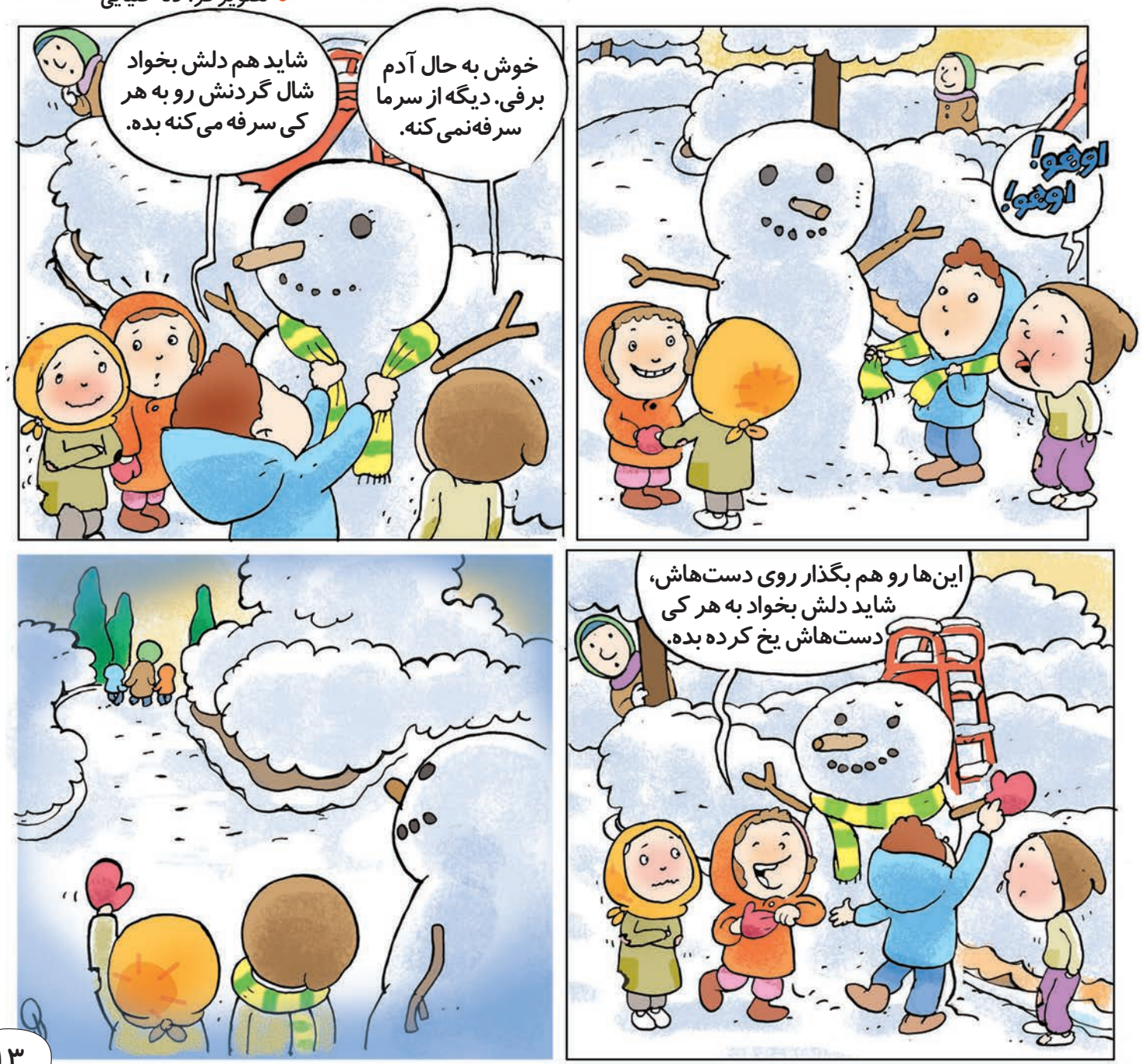
آدم برفی فداکار







• تصویرگر: لاله ضیایی

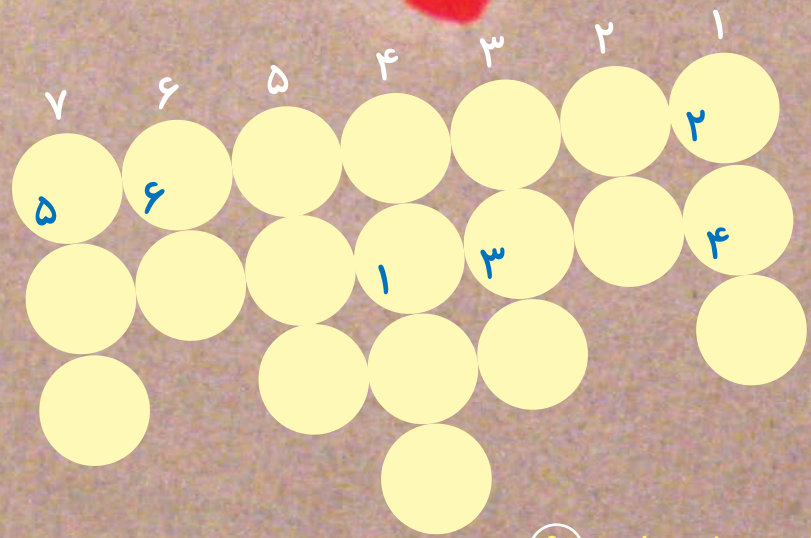




جدول

به سوال‌های جدول جواب بده و حرف‌های کلمه‌ی رمز را به ترتیب شماره مرتّب کن. رمز جدول را برای ما بفرست!
ما با قرعه‌کشی به سه نفر از برنده‌ها جایزه می‌دهیم.

۱- ضعیف نیست.
۲- مرد نیست.
۳- موی گردن اسب است.
۴- لقب پیامبر اکرم (ص) به معنی امانت‌دار.
۵- وقتی شب تمام می‌شود و هوا روشن می‌شود.
۶- گرم شدن زیاد بدن بر اثر مریضی.
۷- نام اولین ماه فصل پاییز است.



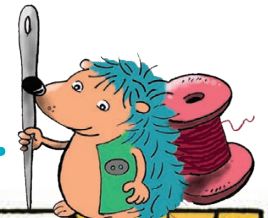
برندگان جدول شماره‌ی ۴۵:

- علی‌رضا محمدی- تهران
- نازنین سعیدی منش- تهران
- مهدیس حسینی- کرج

- طراح جدول: ابراهیم زارعی
- تصویرگر: مونا آملی

ماجرای خارخاری سوزن به دست

خارخاری و برگ‌های پاییزی





● نویسنده و تصویرگر: زهره بیگدلو



ظهر عاشورا

- احمد خدادوست
- تصویرگر: آرزو شمس

خشک و سوزان بود
خاک کربلا
می‌بارید عطش[۱]
ظهر عاشورا
جای گل رویید
سر نیزه از خاک
هر غنچه شد از
تشنگی هلاک
رودها خشک خشک
چشمه‌ها تشنه
جای آب خوردند
بچّه‌ها دشنه[۲]

۱. عطش: تشنگی
۲. دشنه: خنجر و چاقو


(٤)
حیا



تصویرگر: بهاره زارع

لطیفه

بلندترین شب

معلّم: «می‌دانی بلندترین شب سال چه نام دارد؟»

شاگرد: «شب امتحان!»





نگرانی

علی: «مامان، یادت می‌آید چه قدر نگران بودی که من موقع بازی فنجان مورد علاقه‌ات را نشکنم؟»

مامان: «بله عزیزم یادمه.»

علی: «خب. دیگه نگرانی‌ات تمام شد!»



تقویت

معلّم: «چرا داری سر کلاس غذا می‌خوری؟»

شاگرد: «مگر این جا کلاس تقویتی نیست؟ خب من هم دارم خودم را تقویت می‌کنم!»

بابا جون

بابا چه خوب و نازی
برام آینده سازی
روزهای خوب و تعطیل
میای با من به بازی
روزها مشغول کاری
شب‌ها شادی میاری
با این کارهای خوبت
می‌کنی ما رو راضی
تو شادی آفرینی
از همه بهترینی
مرد خوبِ خدایی
همیشه فکَر مایی
همیشه می‌گم خدایا
خدای خوب بابا
هرگز نگردد خالی
خانه از مهر بابا



شعر: امیر محمد اسدی ۶ساله از تهران
نقاشی: محمد قربان



کاردستی

درخت‌های زیبا









چند تا از این درخت‌های زیبا را درست کن تا یک جنگل پر درخت داشته باشی.

موادّ لازم:

مقوّا به طول ۱۰ سانتی‌متر
رنگ گواش و قلمو
کاغذ سبز
مداد
بشقاب
قیچی
منگنه یا نوار چسب
کاغذ کشی رنگی
چسب مایع





راه درست کردن:

۱ – یک مقوّا را رنگ سبز بزن، وقتی رنگ آن خشک شد، با رنگ قهوه‌ای روی آن را راه راه کن. در حالی که رنگ خشک می‌شود، یک بشقاب را روی کاغذ سبز وارونه بگذار و دور آن را خط بکش. می‌توانی از یک بشقاب لبه‌دار یا قیچی دندانه‌دار برای نقش انداختن آن استفاده کنی.

۲ – دایره را مانند تصویر تا بزن تا شبیه قیف شود و بعد لبه‌ی آن را منگنه بزن یا بچسبان.

۳ – از کاغذکشی چند دایره ببر. از رنگ دیگر کاغذکشی، گلوله درست کن و این توپ‌های کوچک را وسط آن بچسبان. حالا گل‌ها را روی قیف بچسبان.

۴ – سپس سر درخت را به تنه‌ی آن بچسبان.

راه دیگر

شکل چند برگ را روی کاغذ رنگی بکش، دور آن‌ها را ببر و روی درخت بچسبان.



آثار بچه‌ها



فاطمه عربلو- ۶ساله از تهران



مانی بابایی- ۵ساله از تهران



علیرضا کریمی- ۷ساله از تهران



پرنیا قبله‌ای



بهار قریشی



سنا جوانی



شقایق نصیرزاده



شیدا نصیرزاده



زینب فرجی لاکه- ۵ساله از رودبار



پارسا ایمانی- ۵ساله



لیدا ری‌پور- ۸ساله از تهران



سید عبدالرحیم موسوی-۷ساله از آبپخش



سارا زنجانی از زنجان



اریکا نهاوندی- ۴ساله از کرج



پانیذ علیه‌پور- ۲/۵ساله از تهران



حدیث قربانی- ۴ساله از تهران



علی بزرگی‌مهر- ۷ساله از تهران

فرم اشتراک شاهدکودک

دوستان خوب و مهربان، فرم زیر را با کمک بزرگ‌ترها پر کنید و به نشانی ما بفرستید.
مبلغ اشتراک شش‌ماهه ۲۱۰۰ تومان و یک‌ساله ۴۲۰۰ تومان است.
مبلغ مورد نظر خود را به حساب سیبا شماره ۰۱۰۵۸۴۷۴۲۰۰۰۶ بانک ملی ایران شعبه‌ی شاهد(کد ۷۶۰) به نام معاونت پژوهش و ارتباطات فرهنگی (انتشارات شاهد) واریز نمایید.
فیش واریزی را همراه با فرم تکمیل شده به نشانی مجلّه‌ی شاهد کودک ارسال نمایید.
نشانی: تهران، خیابان آیت ا... طالقانی، خیابان ملک الشعرای بهار شمالی، پلاک ۳
صندوق پستی انتشارات شاهد: ۱۹۱-۱۵۷۱۵

نام: ..... نام خانوادگی: ..... تاریخ تولّد: ../../۱۳..
نشانی: .....
کد پستی: ..... تلفن: .....
مدت اشتراک: ۶ ماه یک سال

بچّه‌های مجلّه

امیررضا طراوتی
آزاده محمدی
مهیار محمدی
فاطمه خطیب‌زاده
کوثر عبادی
پارمیدا قربانعلی
آریا انصاری
علیرضا بطپور
زینب ترابی
پارمیدا اشراقی

محمد مهدی نظری
پریناز ابراهیمی
زهرا جفائیان
مهدی قلی‌پور
بصیرا قدرتی
فاطمه فهیمی
کیانا قاسمی فرد
ستاره سید مفیدی
متین چراغی
مهدیار ابراهیمی
پریدخت حیدرخانی
انسیه بار فروش

روزی که جواب آزمایش مثبت بود!

یک بعدازظهر پاییزی، من به همراه پدر و مادر با یک جعبه‌ی شیرینی و یک تکّه کاغذ به خانه‌ی پدربزرگ رفتیم، پدر با خوش‌حالی در جعبه‌ی شیرینی را باز کرد و گفت: «جواب آزمایش مثبت بود.» همگی ذوق زده بودند و می‌خندیدند. «به خاطر نی‌نی!» اما نه به خاطر من... دلم گرفت... اگر می‌خواهی بقیه‌ی داستان را بدانی باید کتاب «روزی که جواب آزمایش مثبت بود!» از مجموعه کتاب‌های «من و کیمیا» را بخوانی. این کتاب را واحد کتاب و نوجوان انتشارات نسل نواندیش با قیمت ۱۲۰۰ تومان به چاپ رسانده است و در جشنواره‌ی گام اول امسال شایسته‌ی تقدیر شد. نویسنده و تصویر گر این کتاب خانم سهیلا شمس‌اللهی است.


وقتی رانندگی می کنم،
با من حرف نزن!